



بررسی تطبیقی مکتب کارکردگرایی در جغرافیا با سایر مکاتب جغرافیایی

چکیده

در نظریه کارکردگرایی، جامعه یک سیستم سازمان یافته تلقی می‌گردد و همان طوری که هر سیستم از اجزاء و عناصر متمایز تشکیل شده، جامعه نیز به عنوان یک سیستم از گروهها و سازمانهای مجزا تشکیل شده است. این اجزاء به نحوی خاص با هم ترکیب شده و در مجموع یک کل را تشکیل می‌دهند. لازمه بقاء یک سیستم آن است که اجزاء و عناصر آن با هم در تعامل بوده و سیستم به صورت یکپارچه و درچارچوب عوامل محیطی نظیر جغرافیایی، ارزشها، و نظامهای اجتماعی حرکت کند. این تعامل و همکاری که منطبق بر یک سری اصول و قوانین می‌باشد منجر به حفظ تعادل و بقاء سیستم شده و حتی اگر بخش و اجزائی از آن دچار تغییر و دگرگونی شود این همکاری به حفظ و ثبات کل کمک می‌کند. در این نظریه هر جزء از سیستم دارای یک کارکرد خاص بوده و بقاء آن به میزان تعامل آن با بقیه اجزاء سیستم و میزان کارکرد آن بستگی دارد. یک جزء می‌تواند در یک دوره زمانی دارای کارکرد و در دوره‌ای دیگر بدون کارکرد باشد که در صورت عدم کارکرد، از سیستم حذف می‌شود. در این نظریه کلیه سنن و مناسبات و نهادهای اجتماعی، دوام و بقایشان به کار و یا وظیفه‌ای که در نظام اجتماعی کل بر عهده دارند بستگی دارد و تا زمانی که به حیات خود استمرار می‌دهند که از نظر کارکردی مفید باشند. نظریه کارکردگرایی هر گونه تغییر و تحول جزئی را ناشی از نیاز کارکردی جامعه میدانند؛ به بیان دیگر در این نظریه جامعه به صورتی عمل کرده و پیش می‌رود که پاسخگوی احتیاجات کارکردی خود باشد و ساز و کارها به شکلی است که به حفظ وحدت، انسجام، تعادل و بقاء آن کمک کند. در این مقاله ضمن بررسی مکتب کارکردگرایی در جغرافیا، به مقایسه تطبیقی این مکتب با سایر مکاتب جغرافیایی پرداخته می‌شود. (آزاده

ارمکی، ۱۳۷۳؛ ادیبی، انصاری، ۱۳۸۳)

واژه‌های کلیدی: کارکردگرایی، مکاتب جغرافیایی، جغرافیای کارکردی، دید سیستمی.

۱- مقدمه

اندیشه‌های فلسفی در ایجاد مکاتب‌های جغرافیایی تأثیرات بسیاری داشته‌اند. نفوذ این اندیشه‌ها در مطالعات جغرافیایی از دهه ۱۹۳۰ آغاز می‌شود. در فاصله سالهای ۱۹۶۰-۱۹۳۰، مباحث فلسفی در جغرافیا، در زمینه‌های طبیعت و چشم‌انداز، مناسبات جغرافیا را با سایر رشته‌های علمی مطرح می‌کند. از همین زمان رویکرد پیوندی و تعاملی رشته‌های مختلف علوم به یکدیگر در قالب فلسفه علم به منزله رویکردی نو نیز مطرح شده است. در دهه ۱۹۵۰ ورود مکتب علم فضایی به جغرافیا تأثیرات زیادی بر تفکرات جغرافیایی گذاشت و در دهه ۱۹۷۰، سهم جغرافیا در حل مسائل روزمره اجتماعی و اقتصادی، اعتبار علمی بیشتری پیدا کرد. این امر ساختار علم جغرافیا را به شدت متحول نمود و در نتیجه دیدگاه‌ها و مکاتب‌های فلسفی-سیاسی به سرعت در تحلیل‌های جغرافیایی بکار گرفته شد (شکوئی، ۱۳۷۷، ۲۰؛ تواتر، ۱۳۸۲، ۱۷).

از میان همه مکاتب‌های فلسفی و اجتماعی که به طور مستقیم و غیرمستقیم در مطالعات جغرافیایی تأثیر داشته، مکتب کارکردی در ردیف معدود تفکرات فلسفی است که در تئوری روش کار، مباحثات فلسفی و تجربی علم جغرافیا، علوم سیاسی، مردم‌شناسی و علوم اجتماعی بیش از همه دخالت داشته است. بدون شک اغلب جغرافیدانان، در مطالعات جغرافیایی مفاهیم کارکردی را دنبال می‌کنند و علاوه بر این، مفاهیم کارکردی تاکنون برای بسیاری از شاخه‌های جغرافیا، چتر فلسفی و روش‌شناسی تهیه دیده است (شکوئی، ۲۰۲، ۱۵).

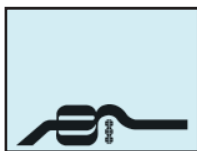
در جغرافیا تفکرات کارکردی به کارکردها و خرده سیستم‌های (سیستم‌های فرعی) موجود در کل سیستم‌های جغرافیائی تأکید دارد. جغرافیدانان، از همان ابتدای ظهور علم جغرافیا، به شکل‌های مختلف روش سیستمی را بکار گرفته و با نگرش سیستمی به تجزیه و تحلیل مسائل پرداخته‌اند. این نگرش سیستمی و نظریه عمومی سیستم‌ها نقش عمده‌ای در ادراک جغرافیایی ایفا می‌کند به طوری که به عقیده برخی از جغرافیدانان در صورتی که در جغرافیا نگرش سیستمی رها گردد یکی از نیرومندترین روش‌هایی که قادر است برای جهان پیچیده اطراف ما پاسخ‌های قانع کننده‌ای بیابد را از دست خواهیم داد (شکوئی، ۱۷، ص ۴۹). تفکر سیستمی پدیده مورد نظر را به عنوان جزئی از یک سیستم وسیع‌تر می‌نگرد و تشریح آن جزء بر حسب نقشی که در آن سیستم بزرگتر دارد صورت می‌گیرد. به طور مثال بررسی جایگاه یک روستا در سلسله مراتب آبادیهای منظم انجام می‌گیرد و تنها به توصیف واحدهای مسکونی، میدان، اراضی

دکتر احمد تقدیسی

عضو هیأت علمی گروه جغرافیای دانشگاه اصفهان

زهره هدایتی مقدم

کارشناس ارشد برنامه‌ریزی روستایی دانشگاه اصفهان



کشاورزی و ... روستا اکثراً نمی‌گردد و کارکرد و نقش آن روستا در سلسله مراتب روستایی مطالعه شده و حتی آثار سیاست‌های ملی در آن روستا و نیز تأثیر آن روستا در سیاست‌های ملی مورد بحث قرار می‌گیرد (محمودیان، ۱۳۸۴، ص ۵۰).

بخش دوم این مقاله مکتب کارکردگرایی و اصول حاکم بر آن را بررسی کرده و بخش سوم به بررسی این مکتب در جغرافیا می‌پردازد. بررسی سایر مکاتب جغرافیایی در بخش چهارم ارائه گردیده است و بخش پنجم به مقایسه تطبیقی مکتب کارکردگرایی با سایر مکاتب می‌پردازد. نتیجه‌گیری در بخش ششم آورده شده است.

۲- مکتب کارکردگرایی

ریشه‌های تاریخی دیدگاه کارکردگرایی را می‌توان در دوره پیش از میلاد در آراء افلاطون و ارسطو جستجو نمود که جامعه را به پیکره‌ای تشبیه می‌نمودند که هر کدام از اعضای جامعه به مانند اندامی در بدن، بسته به اهمیتی که دارند به سر، سینه، قلب و غیره تقسیم‌بندی می‌شدند. این تفکر متعاقباً در اندیشه هربرت اسپنسر در شکل زیست‌شناسانه‌ی آن، و در اندیشه‌ی دورکیم در شکل جامعه‌شناسانه‌ی آن دنبال شد (ریترز، ۱۳۷۷ و ۱۳۷۱؛ صفائی‌زاد، ۱۳۸۲). تشابهی که فلاسفه اجتماعی و جامعه‌شناسان بین جوامع انسانی و موجودات زنده و سیستم‌های حیاتی قائل بودند، در واقع اولین پیش فرض فلسفی مکتب کارکردگرایی را ساخته است. در این مکتب تمام پدیده‌های مورد مطالعه در جامعه‌شناسی، پدیده‌های مجموعه‌ای یا پدیده‌های سیستمی هستند. به این دلیل تئوری‌های این مکتب، معروف به تئوری‌های سیستمی بوده و پدیده‌های مورد مطالعه مکتب کارکردگرایی، در قالب سیستم، مجموعه و نظام می‌گنجد (تنهایی، ۱۳۷۹، ص ۶۵).

کارکردگرایی کلیه‌ی پدیده‌های اجتماعی را در ارتباط با نتایجی که برای کل نظام اجتماعی دارند مدنظر قرار می‌دهد. در این مکتب نظام اجتماعی از اجزاء گوناگونی تشکیل شده و آنچنان به یکدیگر وابسته و در هم تنیده است که کارکرد هر یک از این اجزاء در دوام و پایداری نظام اجتماعی و کل، نقش مهم و بسزایی را دارد. این نظریه دارای سه اصل مهم است که در ادامه به آن اشاره می‌شود (موسوی، ۱۳۸۴).

۲-۱- ساخت (Structure)

ساخت به روابط و انگاره‌های اجتماعی نسبتاً با دوام اطلاق می‌گردد. پدیده‌های اجتماعی از قبیل آداب و رسوم یا نهادهای اجتماعی هر یک ساخت معینی دارند؛ به طور مثال خانواده نوعی سازمان اجتماعی است که از مجموع برخورد روابط میان افراد تشکیل شده است که در دوام و بقا کل نظام اجتماعی سهیم هستند. ساخت کلی جامعه از مجموع ساخت‌های معین اجزاء آن (نهادهای) تشکیل می‌گردد (ادیبی، انصاری، ۱۳۸۳، ۱۲).

۲-۲- نظام اجتماعی (Social Structure)

اساسی‌ترین مفهوم در تحلیل کارکردگرایی مفهوم نظام اجتماعی است. در این نظریه، در شرایط معمولی، همه عناصر نظام اجتماعی از قبیل مدارس،

خانواده و دولت به سازگاری با هم گرایش دارند به این ترتیب که هر عنصر به حفظ ثبات کلی و همگانی کمک می‌کند؛ به طور مثال کارکرد خانواده عبارت است از ادامه نسل، انتقال ارزشهای اجتماعی به فرزندان و مراقبت از خردسالان و کهنسالان. جامعه در نظریه کارکردگرایی از نوعی تمایل کلی به سوی ثبات و یا تعادل برخوردار است و در آن هر نوع دگرگونی اجتماعی احتمالاً مخرب خواهد بود زیرا دگرگونی در یک جزء از اجزاء معمولاً دگرگونی در سایر اجزای نظام را به دنبال خواهد داشت (رابرتسون، ۱۳۷۲، ۳۶).

۲-۳- کارکرد (Function)

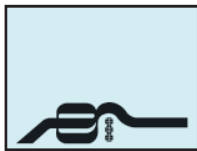
کارکرد در بیان جامعه‌شناسی بدان معنا است که هر پدیده اجتماعی کار ویژه‌ای را بر عهده دارد، بطوریکه این کارکرد در دوام و بقای جامعه مؤثر می‌باشد. در اینجا آنچه مدنظر است کار فردی و حتی وظیفه به طور کلی نیست، بلکه کارکردی بودن آن در نظام خاص مطرح است. به طور مثال خانواده با کارکردهای خود از قبیل تولید نسل و پرورش افراد به دوام و بقای نظام اجتماعی کمک می‌نماید (توسلی، ۱۳۷۳، ۲۱۷). در جامعه‌شناسی هر چیزی که بنا به نیاز اجتماعی بوجود آمده باشد تا در رفع یک نیاز خدمت کند به عنوان یک جریان کارکردی تلقی می‌شود، به عبارت دیگر پویای کارکرد عبارت از جریانی است که طی آن پدیده‌ای در جهت رفع یک نیاز اجتماعی پدید آید (تنهایی، ۱۳۷۲، ۸۰).

کارکرد را می‌توان به دو نوع کارکرد مثبت و کارکرد منفی تقسیم نمود. کارکرد مثبت عملی است سودبخش و هنگامی می‌توان نتیجه کارکرد را مثبت دانست که در جهت استحکام و انسجام جامعه پیش رود. کارکرد منفی عملی است زیانبخش که جامعه را در حالت ناپایداری و ضد ثبات قرار می‌دهد (تنهایی، ۱۳۷۹، ۷۵).

۳- جغرافیا و مکتب کارکردگرایی

مکتب کارکردگرایی از معدود تفکرات فلسفی است که در مباحث تئوری، روش کار، مباحث فلسفی و تجربی علم جغرافیا اثر گذار بوده است. اغلب جغرافیدانان، در مطالعات و تحلیل‌های جغرافیایی ناحیه‌ای، شهری و روستایی به مفاهیم کارکردی اهمیت ویژه‌ای می‌دهند. تفکرات کارکردی در جغرافیا به کارکردها در کل سیستمهای جغرافیایی توجه دارد. از جمله ویژگی‌های یک سیستم، ساخت و کارکرد آن است که در علوم مبتنی بر روش‌های سیستمی مورد توجه قرار می‌گیرد. بنابراین نظریه ارگانیک بودن علم جغرافیا بعنوان یک نظام علمی و توجه به ساختارهای فضایی و کارکرد آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

اکثر کارهای تجربی در جغرافیا را می‌توان از لحاظ شکل و قالب کارکرد گرایانه تعبیر کرد. به طور مثال جغرافیای فرهنگی کارل ساور رویکردی کاملاً کارکردگرایانه دارد که در نحوه درک وی از چشم‌انداز آشکار می‌شود. در نظر او محیط واقعیتی است جامع که بوسیله عناصر مجزا و جداگانه تعریف نمی‌شود و نیز دارای شکل، ساختار و کارکرد است. جغرافیدانان کارکردگرا در مطالعات خود در پی نشان دادن این هستند که چگونه در یک کل، اجزاء مختلف با



هم پیوند و وحدت یافته‌اند. (محمودیان، ۱۳۸۴، ۴۹، ۱۲، کورز، ۱۳۷۳)

تبیین و درک جامعه، به منزله جامعه کارکردی چه در شکل تأمین معیشت و ادامه حیات و چه به گونه‌ای که باعث تأمین امنیت و بقای کل جامعه در سطوح کلان و خرد (محلی) باشد موضوع جغرافیای اجتماعی می‌باشد. هر چند کار و به تبع آن کارکرد یک مفهوم اقتصادی- اجتماعی تأثیرگذار است اما به لحاظ ارتباطش با جغرافیا، این امکان را فراهم می‌کند تا بتوان مسائل اساسی وابسته به سرزمین را در مقیاس محلی، ناحیه‌ای و فراناچه‌ای پایه‌ریزی کرد. این امر به روشن شدن مسائل دیگر چون جریانه‌های مهاجرتی، ارتباطات و حمل و نقل، گذران اوقات فراغت، آموزش و پرورش و غیره یاری می‌رساند. از این رو، کارکردهای اساسی زندگی انسانی، با تکیه بر نظر گاه بویک (۱۹۴۸) و پارچ به شکل زیر طبقه‌بندی می‌شوند:

- کارکردهای اولیه زیستی: مانند تولیدمثل
- کارکردهای ثانوی اجتماعی: زندگی جمعی، مسکن‌گزینی، بهره‌گیری از زمین و غیره
- کارکردهای اقتصادی اجتماعی: کار، رفع نیازهای اقتصادی، باز تولید، ایجاد ثروت و غیره
- کارکردهای فرهنگی- اجتماعی
- کارکردهای سیاسی- اجتماعی: بینش‌ها، ایدئولوژی
- کارکردهای تحرک (اجتماعی- جغرافیایی): آمد و شد، تغییر مکان سکونت
- کارکردهای اوقات فراغت: به تفریح و استراحت پرداختن، انتخاب و ایجاد مکان‌های گردشگری.

البته تمامی کارکردهای یاد شده در فرایندی رو به تحول قرار می‌گیرند. این فرایند در رابطه با سطح ویژگی‌های تمدن حاکم بر جامعه است که به نوبه خود بر فرایند دگرگونی فرهنگ تأثیرگذار می‌باشد. از این رو، مفاهیمی چون «نواحی فرهنگی رسمی»، «نواحی فرهنگی کارکردی»، «نواحی فرهنگی بومی»، «نواحی اداری- سیاسی»، در مفهوم تقسیمات کشوری و ... با مفاهیم تقریباً همپای خود در علوم اجتماعی نظیر «گروه‌های رسمی»، «گروه‌های کارکردی»، «گروه‌های اداری» به تعامل برمی‌خیزد (توانا، ۱۳۸۳، ۳۷).

کارکردگرایی به شکل‌های گوناگون و به طور مستقیم و غیرمستقیم وارد علم جغرافیا شده است که به صورت زیر قابل بیان است:

کارکردگرایی غیرمستقیم: این شکل کارکردگرایی تقریباً به صورت مفاهیم کارکردها مثلاً تعیین نقش مشاغل در رابطه با توسعه شهری، وابستگی میان یک متغیر وابسته و یک یا چند متغیر مستقل، کارکرد یا نقش شهرها در داخل ناحیه و مناسبات بین ناحیه‌ای، عمل کرده است.

جانشینی کارکردی: نفوذ سریع تکنولوژی خارجی در جوامعی که تکنولوژی سطح پایینی دارد، سبب ایجاد نیازهای جدید و تعادل‌های اکولوژیکی جدید می‌شود و در نتیجه باعث تغییر در کارکرد جوامع می‌شود.

نگهداری وضع موجود، تعادل و خود تنظیمی: این مفاهیم کانون اصلی مطالعات جغرافیایی و ابزار بررسی سلسله عملیات داخلی سیستم‌های انسانی است؛ در اینجا عملکردهایی که وضع موجود را تضعیف یا تخریب می‌کنند مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

به طور مثال در مورد سیاست عدم تمرکز، سعی می‌شود که حاکمیت

اداری، اقتصادی و اجتماعی پایتخت تعدیل گردد و این کار شاید از طریق ایجاد قطب‌های جدید توسعه، عملی شود. این کارکرد، به الگوهای رشد در نواحی مختلف کشور تعادل می‌بخشد و خود تنظیمی ناحیه‌ای بوجود می‌آورد. تعادل‌یابی نه بر اساس سود اقتصادی بلکه بر اساس زندگی بهتر برای بیشتر مردم می‌باشد.

سازگاری و تطابق: در این شکل کارکردگرایی، هماهنگی و سازگاری موجود زنده با محیط بررسی می‌شود

وابستگی عناصر در یک مجموعه: در همه مباحثات کارکردی، وابستگی عناصر در یک مجموعه، مفهوم اصلی کارکردی را می‌رساند.

در جغرافیای کاربردی، به هنگام بررسی توسعه ناحیه‌ای و انتخاب قطب‌های توسعه، بیش از همه به وابستگی عناصر موجود در یک مجموعه اهمیت داده می‌شود. بدینسان می‌توان نتیجه گرفت که در دیدگاه کارکردی، تحلیل سیستمی و نگرش سیستمی در موضوع مورد مطالعه، از اصول مهم کار محسوب می‌شود. وحدت کارکردی یا پیوستگی کارکردی در یک ناحیه، با خصلت‌های ترکیبی عوامل طبیعی و انسانی در قالب یک کل مشخص می‌گردد، زیرا هر ناحیه یک ساخت پویا دارد که در آن از نظر کارکردی، عناصر و عوامل به هم مرتبط شده و به صورت یک کل ظاهر می‌شوند. در حقیقت کارکردگرایی جغرافیایی به صورت چتری می‌ماند که در آن، روابط پیچیده انسان و محیط، در مفهوم نظام کارکردی به تحلیل کشیده می‌شود. (شکوئی، ۱۳۸۵، ۲۰۳، ۱۹۸).

۴- سایر مکاتب جغرافیایی

۴-۱- مکتب ساختارگرایی

جغرافیدانان این مکتب معتقدند پدیده‌های گوناگون فضایی زندگی را نمی‌توان به طور جداگانه و مستقل از یکدیگر مطالعه کرد و هر پدیده را باید در مجموعه پدیده‌های دیگر بررسی نمود.

به عبارت دیگر در مکتب ساختارگرایی پدیده‌های جغرافیایی به صورت مجزا در کنار هم قرار نمی‌گیرند بلکه هر پدیده جغرافیایی جزئی از کل ساختاری است که به آن تعلق دارد (شکوئی، ۱۳۷۳، ۱۲۳). به طور مثال در تحلیل مسأله مهاجرت از روستا به شهر، باید کلیه عوامل درونی روستا مانند ساختار اجتماعی و اقتصادی روستا و از طرفی جاذبه‌های شهری در یک ارتباط متقابل با یکدیگر بررسی شوند تا بتوان به یک تحلیل درست از پدیده مهاجرت از روستا به شهر دست یافت. به عنوان مثالی دیگر، در جغرافیای شهری در تحلیل چگونگی تصمیم‌گیری خانواده‌ها در تهیه و ساخت مسکن، باید از ساخت و کارکرد بازار مسکن آگاه بود. به عبارت دیگر در موضوعات و مباحث جغرافیایی نمی‌توان مسائل را به صورت مستقل و جدای از همدیگر بررسی کرد و کل جامعه باید به صورت یکپارچه دیده شود.

۴-۲- مکتب اکولوژیک

اکولوژی یا بوم‌شناسی به مطالعه توان سازگاری و انطباق‌پذیری موجودات زنده با محیط می‌پردازد. در میان موجودات زنده، انسان دارای ساختارهای خاص فرهنگی و اجتماعی است و سازگاری و انطباق‌پذیری او



۴-۴- مکتب رادیکال

مکتب رادیکال در بین سالهای ۱۹۷۳-۱۹۸۰ در بازتابی علیه جنگ ویتنام، گسترش عدالت اجتماعی برای همه طبقات جامعه و نیز مبارزه با آلودگی‌های محیطی شکل گرفت. تأکید بر مسائل اجتماعی-اقتصادی، اساس کار این مکتب می‌باشد (شکوئی، ۱۲۵، ۱۳۷۳).

سه محور عمده این مکتب عبارتند از: ۱- حذف نابرابری میان ملت‌ها ۲- توسعه همانند و برابر در داخل ملت‌ها ۳- کمال‌پذیری صادقانه و واقعی انسانها. این مکتب پیدایش بی‌عدالتی را برخاسته از کارکرد «ساختار ناموزون نظام اجتماعی» می‌داند. ساختار ناموزون نظام اجتماعی نیز از ماهیت و کارکرد ساختار درونی و بیرونی عناصر اصلی تشکیل دهنده نظام اجتماعی مایه می‌گیرد.

در درون نظام اجتماعی، عناصر گوناگون با ساختار و کارکردهای گوناگون وجود دارد. اما شالوده نظام اجتماعی بر پنج عنصر زیر، همراه با مؤلفه‌های مربوط، استوار است:

- عناصر و مؤلفه‌های زیست محیطی
- عناصر و مؤلفه‌های جمعیتی
- عناصر و مؤلفه‌های معیشتی-اقتصادی
- عناصر و مؤلفه‌های فرهنگی
- عناصر و مؤلفه‌های سیاسی (تقوایی، ۱۳۸۵)

کارکرد ساختاری این مؤلفه‌ها، ماهیت نظام اجتماعی و وضعیت عدالت اجتماعی موجود در آن را روشن می‌سازد. در واقع جوامع امروزی با دارا بودن ساختارهای ناموزون زمینه‌ساز شکل‌گیری روابط اجتماعی ناعادلانه هستند. بر این اساس جغرافیدانان رادیکال معتقدند می‌توان و باید ساختارهای اجتماعی را به گونه‌ای تغییر داد که جهان فعلی را به وضعیت مطلوب (عدالت اجتماعی) آن رساند.

۴-۵- مکتب لیبرالیسم

مکتب لیبرالیسم بر اساس مفهوم فردگرایی بورژوازی از انسان شکل گرفته است. این مکتب فرد را واقعی‌تر، بنیادی‌تر و مقدم بر جامعه بشری، نهادها و ساختارهای آن تلقی می‌کند. جهان‌بینی لیبرالی اساساً انسان مدار و فردگرا است و ماهیتی این جهانی دارد. در دو قرن اخیر، در ادبیات جغرافیایی غرب، مکتب لیبرالیسم، بیش از هر مکتب فکری و فلسفی دیگر، مطالعات و تحقیقات جغرافیایی را تحت تأثیر قرار داده است و به عنوان یک فلسفه سیاسی-اقتصادی در طول حیات خود به همراه تحولاتی که در جامعه غرب صورت گرفته، دچار تغییر و تحول شده است. این مکتب از دید علمی با سه دوره از تحولات نظام سرمایه‌داری مدرن همپوشانی داشته است. ۱- دوره لیبرالیسم (مرحله آغازین رشد سرمایه داری، تجارت، انباشت سرمایه)؛ ۲- دوره لیبرالیسم اجتماعی (مرحله انقلاب صنعتی و مبادلات کالایی) و ۳- دوره لیبرالیسم نو (مرحله جهانی شدن سرمایه) (شکوئی، ۱۳۸۴؛ تقوایی، ۱۳۸۴) در مکتب لیبرالیسم به منزله یک فلسفه سیاسی-اقتصادی، فرد در کانون تمامی ارزش‌ها قرار دارد و آزادی، موهبتی است که از هر چیز دیگر، خواستنی‌تر است. اهمیت مطالعه این نوع تفکر نه به دلیل یک فلسفه سیاسی

با محیط، با سازگاری گونه‌های گیاهی و جانوری تفاوت داشته و بیش از سایر گونه‌ها دارای فعالیت و نتیجه‌بخشی می‌باشد.

در این مکتب بر این دیدگاه تأکید می‌شود که اگر انسان بخواهد کنترل اکوسیستم را بدست گیرد تا در درازمدت از نارسایی‌های ممکن جلوگیری بعمل آورد لازم است با شرایط محیط طبیعی همراهی کند نه علیه آن باشد. بنابراین نگرش اکولوژی، با نگرش اقتصادی و سودگرایانه تفاوت پیدا می‌کند. در این مکتب، تحلیل اکولوژیکی، به عنوان پایه و اساس هر گونه برنامه‌ریزی محیطی محسوب می‌شود.

در مکتب اکولوژیک و علم جغرافیا دو دیدگاه همواره مورد توجه بوده است:

۱- **حاکمیت انسان بر طبیعت:** در این دیدگاه انسان ارباب طبیعت است و می‌تواند به کمک تکنولوژی، محدودیت‌های محیطی را بر طرف سازد و از این طریق بر شرایط محیط مسلط گردد. در نقد این نظریه می‌توان گفت با توجه به پیشرفتهای بشری در کاربرد تکنولوژی‌های پیشرفته در امر کشاورزی (انقلاب سبز) کماکان میزان برداشت محصول تحت تأثیر عوامل طبیعی (بارندگی، دما، خاک،...) می‌باشد. بنابراین انسان نمی‌تواند ارباب محیط طبیعی باشد.

۲- **حاکمیت طبیعت بر انسان:** در دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ عده‌ای از جغرافیدانان به تسلط قاطع محیط طبیعی بر فعالیت انسانی اعتقاد داشتند. طرفداران این نظریه به شدت تحت تأثیر داروینسم و نظریه تکاملی داروین قرار گرفتند و مشابهت کشور با موجود زنده جهت تهیه فضای حیاتی را مطرح ساختند (شکوئی، ۱۳۸۴، ۲۲۸، ۲۲۲). در نقد این نظریه نیز می‌توان به پیشرفتهای وسیع بشر در کاربرد تکنولوژی در جهت مهار طبیعت اشاره نمود.

۴-۳- مکتب فرهنگی نو

از فرهنگ تعاریف زیادی شده است که از جمله می‌توان این موارد را بیان کرد: ۱- فرهنگ به یک نظام از باورهای مشترک و یا تمامیت زندگی اطلاق می‌شود، ۲- مراد از فرهنگ، تولید فکری و هنری نخبگان جامعه می‌باشد، و ۳- فرهنگ عاملی است که به روابط اجتماعی یک گروه، ساختار و شکل می‌دهد (شکوئی، ۱۳۸۴، ۲۰۵).

در زمان ما، فرهنگ، شامل روابط قدرت است که در شکل‌های سروری، سلطه و تبعیت بازتاب می‌یابد. مراد از سلطه و سروری، برتری اقتصادی و تکنولوژی می‌باشد که باعث تسلط کشورهای پیشرفته بر کشورهای جهان سوم شده و از این طریق آنها را وادار به قبول ارزش‌های فرهنگی، سیاسی و اخلاقی خود می‌کند. بدینسان در جغرافیای فرهنگی نو، عامل فرهنگ نمی‌تواند جدا از اقتصاد سیاسی عمل کند. لذا منطقی است که در مطالعات جغرافیای فرهنگی، ضمن تأکید بر پراکندگی پدیده‌های فرهنگی به ریشه‌یابی حاکمیت سود-طلبی در سطح ملی و جهانی نیز توجه گردد. بر این اساس، امروزه در قلمرو جغرافیای فرهنگی نو، عنوان‌هایی از قبیل: هویت ناحیه‌ای به منزله یک فرایند، کارکردهای اجتماعی قدرت در امر فرهنگ، تحلیل فضایی-مکانی امپریالیسم فرهنگی، نقش فرهنگ در زندگی جهان سومی‌ها، و... از موارد عمده مورد بحث می‌باشند (شکوئی، ۱۳۸۴، ۲۱۴).



تفاوت مکتب پراگماتیسم با سایر مکتبهای فلسفی آن است که پراگماتیسم جهت‌گیری عملی دارد و از تحقیقات عملی سود می‌برد و روش‌های تجربی را تا رسیدن به مرحله اجرا و ارزیابی ادامه می‌دهد. در این مکتب تحقیقات به خاطر حل مسائل انسانی صورت می‌گیرد و فضای جغرافیایی، به موازات تغییر و تحول علم تغییرپذیر خواهد بود. به عبارت دیگر در این مکتب مطالعات جغرافیایی با مسائل عملی انسان در فضای زندگی سرو کار داشته و به عمل، تجربه و کارکرد اهمیت زیاد داده می‌شود. (شکوئی، ۱۳۸۵، ۱۹۸، ۱۹۲).

۴-۸- مکتب پوزیتیویسم

مکتب پوزیتیویسم که آن را مکتب تحقیقی، اثباتی یا ثبوتی نیز گفته‌اند تنها تجربه را منبع واقعی معرفت می‌داند. در این مکتب مقدمات استدلال از تجربه گرفته می‌شود و حقیقت تنها از ادراک عقلی حاصل نمی‌شود. با آگاهی از قوانین طبیعت ما قادر خواهیم بود تا به پیش‌بینی حوادث و عوارض بپردازیم و دست خود را برای مداخله در تفسیر پدیده‌ها باز کنیم. جغرافیدانان این مکتب معتقدند روش‌های علمی که در جغرافیا بکار برده می‌شود همانند روش‌های علمی سایر رشته‌های علوم است و لزومی به مقید بودن به روش‌هایی که آن را روش تحقیق جغرافیایی بدانیم وجود ندارد. مکتب پوزیتیویسم افکار خیالی و ذهنی را در جغرافیا کنار می‌گذارد و به مواردی از قبیل: مشاهده عینی، مطالعه فلسفه علوم و روش‌شناسی، منطق ریاضی و به پیوستگی ارتباط نظریه‌های گذشته، حال و آینده تأکید می‌کند.

از آنچه گفته شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که پوزیتیویسم منطقی تلاش می‌کند تا معرفت به دنیای واقعی را از راه بنیان‌های تجربی و اطمینان منطقی بدست آورد، و همه دانش‌ها زمینه‌های تجربی و قابلیت تحقیق‌پذیری بیابند. پوزیتیویسم فلسفه تبیین را بر اساس عینیت‌های اساسی بنا می‌نهد. پوزیتیویسم منطقی بیش از سایر شاخه‌های جغرافیا، جغرافیای شهری را تحت تأثیر قرار داده است. چرا که متخصصین جغرافیای شهری، با پذیرش علم جغرافیا به عنوان تحلیل فضای زندگی، با اعتبار دادن به نظریه‌ها در کارهای تجربی، و بالاخره احساس ضرورت در استفاده از روش‌های علمی-روش‌های کمی، به سرعت به مکتب پوزیتیویسم منطقی راه گشوده‌اند. (شکوئی، ۱۹۱، ۱۷۶، ۱۳۸۵). به عنوان مثال اساس نظریه مکان مرکزی بر میزان جمعیت، نقش-کارکرد، فاصله، پراکندگی سکونتگاه‌های انسانی که به منطقه نفوذ خود خدمات عرضه می‌کنند قرار داشته و بر جنبه‌های کاربردی در جغرافیا تأکید دارد.

۵- مقایسه تطبیقی مکتب کارکردگرایی با سایر مکاتب جغرافیایی

مکتب کارکردگرایی به لحاظ تأکید بر سیستمی بودن پدیده‌ها مشابهت زیادی با مکتب ساختارگرایی دارد. با اینحال در مکتب ساختارگرایی بر کارکرد هر جزء و نیز وابستگی حیات آن جزء به کارکرد آن تأکید نمی‌شود و صرفاً بر رابطه سیستمی بین بخش‌های مختلف یک سیستم تأکید می‌گردد. مکتب اکولوژیک به لحاظ اینکه در آن بواسطه تغییرات اکولوژی، کارکرد اجزاء سیستم‌ها می‌تواند تغییر یافته و منجر به تشکیل اجزاء جدید و یا حذف اجزایی از سیستم شود با مکتب کارکردگرایی و شکل ساختاری

بلکه به دلیل تأثیراتی که بر ساختار فضایی مکانها می‌گذارد قابل تأمل است. به طور مثال در لیبرالیسم آمریکا، سرمایه‌گذاری در تجهیزات و امکانات زیربنایی، بیشتر مربوط به دهه‌های قبل از ۱۹۲۰ بوده است و از آن زمان به بعد گرایش بیشتری در سرمایه‌گذاری کالاهای مصرفی بوده است؛ به همین دلیل شهرهای آمریکایی با تراکم شدید آلودگی‌های محیطی، مسائل مربوط به مسکن، جرم و جنایت، توسعه سریع حومه‌نشینی و ویرانی بخش‌های مرکزی شهرها مواجه بوده‌اند که همه از کاهش سرمایه‌گذاری در تجهیزات و امکانات زیربنایی نشأت می‌گیرد (شکوئی، ۱۳۷۳، ۱۲۵).

۴-۶- مکتب مارکسیسم

مارکسیسم که یکی از جنبش‌های فکری عمده سده‌های نوزدهم و بیستم به شمار می‌آید در صد سال گذشته تأثیر گسترده‌ای بر تاریخ و اندیشه‌های غربی و جهانی گذاشته است. این تأثیرات تنها مربوط به بُعد تئوریک نمی‌باشد بلکه در ساختار فضایی زندگی (نواحی شهری و روستایی بسیاری از کشورها) نیز تأثیرگذار بوده است. در این مکتب توجه به شهر کلی است و فرایندهای درون شهرها بر اساس فرایند رویارویی دو طبقه قطبی شده سرمایه‌دار و کارگر بیان می‌گردد. مارکس و انگلس پایه‌گذاران این مکتب، فضای شهری را حوزه‌ای می‌دیدند که فرایند در هم تنیده انباشت سرمایه و ستیز طبقاتی در آن تمرکز می‌یابد و سبب می‌شود که تضاد رو به رشد کارگر و سرمایه‌دار به گونه‌ای روزافزون نمایان گردد. در شهرها گرایش سرمایه؛ به تمرکز، و نیز گرایش طبقات اجتماعی، به قطبی شدن، است. مارکسیسم تفاوت‌های بوجود آمده میان شهر و روستا را ناشی از رشد سرمایه‌داری در شهرها می‌داند. این رشد سرمایه باعث فاصله گرفتن زیاد روستاها و نیز افزایش جمعیت در شهرها می‌شود. بر این مبنا ابزار تولید و سرمایه در شهرها متمرکز شده در حالی که روستاها درست در نقطه مقابل آن قرار می‌گیرند. اثرات این دیدگاه در برنامه‌ریزی شهری و روستایی به صورت کاربردی خود را نشان می‌دهد. مطالعه ساختارهای فضایی شهرها و روستاها در کشورهای چین و روسیه تجلی‌گاه این نظریه می‌باشد. (تقوایی، ۱۳۸۴)

۴-۷- مکتب پراگماتیسم

پراگماتیسم مکتب اصالت عمل است به طوری که عملی بودن هر چیز را ضروری می‌داند. در این مکتب انتخاب خط‌مشی عملی بیشتر مورد توجه بوده و راه‌حلهای عملی جهت حل مسائل پیشنهاد می‌شود؛ و این درست همان چیزی است که اغلب جغرافیدانان از رشته جغرافیا طلب می‌کنند. نگرش‌های مهم پراگماتیسم از چهار مفهوم زیر شناخته می‌شود:

- حقیقت همواره از پرتو معرفت-دانش و خطاء ترکیب شده است.
- با توجه به جایز الخطاء بودن، لازم است که استدلال‌های خود را از طریق بکارگیری روش‌های نظام‌پذیر، تجربه‌دار و ارزیابی مجدد تکامل بخشیم.
- قوانین، تعاریف و تئوریه‌ها نقش اساسی و مهمی را ایفا می‌کنند و با سیر تحول و تکامل تئوری‌ها و تأثیرگذاری آنها، در عمل مواجه هستیم.
- علم باید در حل مسائل انسانی بکار گرفته شود و ارزش علمی هر نظریه در توفیق عملی آن ارزیابی می‌شود.



میزان کارکرد هر جزء از اجزاء سیستم در شکل‌گیری و بقا آن جزء» است، با بسیاری از مکاتب جغرافیایی دیگر دارای جنبه‌های مشترک می‌باشد.

منابع

- ۱- آزاده ارمکی، تقی، ۱۳۷۶، «نظریه‌های جامعه‌شناسی» تهران، انتشارات سروش.
- ۲- ادیبی، حسین، انصاری، عبدالمعبود، ۱۳۸۳، «نظریه‌های جامعه‌شناسی» تهران، نشر دانژه.
- ۳- تقوایی، مسعود، تبریزی، نازنین، ۱۳۸۴، «مارکسیسم شهر و برنامه‌ریزی شهری» مجله سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۱۲، ص ۱۶۸.
- ۴- تقوایی، مسعود، سروری، زهتاب، ۱۳۸۴، «اثر لیبرالیسم بر فضای شهری» مجله سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۱۸، ص ۱۵۷.
- ۵- تقوایی، مسعود، قنبری، سیروس، ۱۳۸۵، «عدالت، اشتغال و امنیت اجتماعی» مجله سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۳۲-۲۳۱، ص ۱۰۱.
- ۶- توسلی، غلامعباس، ۱۳۷۳، «نظریه‌های جامعه‌شناسی»، انتشارات سمت، چاپ چهارم ۱۳۷۳.
- ۷- تنهایی، حسین، ۱۳۷۲، «درآمدی بر جامعه»، ترجمه حسین بهروان، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- ۸- تنهایی، حسین، ۱۳۷۹، «درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی»، تهران، نشر مرنديز، چاپ چهارم.
- ۹- رابرتسون، یان، ۱۳۷۲، «درآمدی بر جامعه»، ترجمه حسین بهروان، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- ۱۰- ریترز، جرج، ۱۳۷۴، «نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر» ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم.
- ۱۱- شکوئی، حسین، ۱۳۸۵، «جغرافیای کاربردی و مکتب‌های جغرافیایی» مشهد انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ پنجم.
- ۱۲- شکوئی، حسین، ۱۳۷۷، «اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا» تهران، انتشارات گیتاشناسی، چاپ دوم.
- ۱۳- شکوئی، حسین، ۱۳۷۳، «دیدگاه‌های نو در جغرافیای شهری» جلد اول، تهران، انتشارات سمت.
- ۱۴- شکوئی، حسین، ۱۳۸۴، «فلسفه‌های محیطی و مکتب‌های جغرافیایی» تهران، انتشارات گیتاشناسی.
- ۱۵- صفائی‌نژاد، فتحیان، ۱۳۸۲، «تأثیرات تغییرات اجتماعی - فرهنگی بر فاصله نسلی در شهر دهدشت» پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه اصفهان.
- ۱۶- ضیاء توانا، محمدحسین، ۱۳۸۲، «جغرافیای اجتماعی تجلی‌گاه میان دانشی» فصلنامه تحقیقات جغرافیایی.
- ۱۷- ضیاء توانا، محمدحسین، ۱۳۸۳، «توسعه پایدار در تعامل میان دانشی و جایگاه جغرافیای اجتماعی در آن»، مجله جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای، شماره دوم، بهار و تابستان.
- ۱۸- کورز، لیونیس، ۱۳۷۳، «زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی»، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ پنجم.
- ۱۹- محمودیان، سیدمحمود، ۱۳۸۴، «کارکردگرایی در جغرافیا» مجله چشم‌انداز زنده روز، تابستان.
- ۲۰- موسوی، یوسف، ۱۳۸۴، «مشکلات اجتماعی ناشنوایان در شهر اصفهان» پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه جامعه‌شناسی دانشگاه اصفهان.

21- Dictionary of Contemporary English, 2001, LONGMAN

22- <http://www.fasleno.com>

23- <http://sociologyofiran.com>

آن نزدیکی دارد. با اینحال در این مکتب تأکیدی خاص به سیستمی بودن پدیده‌های گوناگون فضایی نمی‌گردد.

در مکتب فرهنگی نو که ضمن تأکید بر پراکندگی پدیده‌های فرهنگی به ریشه‌یابی حاکمیت سودطلبی در سطح ملی و جهانی می‌پردازد مباحث سیستمی بودن و کارکردها به طور مستقیم مطرح نمی‌گردد. با اینحال می‌توان شکل‌گیری و تداوم فرهنگ‌های مختلف در جوامع را به میزان پذیرش آنها در جوامع که نمودی از کارکرد این فرهنگ‌ها می‌باشد مرتبط دانست. مکتب رادیکال تأکید جدی بر وجود عناصر گوناگون با ساختارها و کارکردهای مختلف در درون نظام اجتماعی دارد. بر این اساس این مکتب وجوه مشترک با مکتب کارکردگرایی دارد. با این حال نحوه نگرش در این دو مکتب متفاوت می‌باشد. مکتب کارکردگرایی ایجاد و بقا اجزاء را به طور طبیعی بر اساس کارکرد آنها بیان می‌کند و مکتب رادیکال تأکید بر ایجاد ساختارهای مناسب جهت ایجاد کارکردهای موردنظر دارد.

مکتب لیبرالیسم تأکید بر انسان‌مداری جهان دارد که بر این اساس تأثیرات متقابل اجزاء سیستم در مکتب کارکردگرایی را نادیده می‌گیرد. به عبارت دیگر در این مکتب انسان‌ها به اراده خود می‌توانند مقبولیت کارکردهای موردنظر خود را در جامعه ایجاد نمایند. در مکتب مارکسیسم به طور خاص تأکید بر دو عنصر سرمایه‌دار و کارگر شده و کارکرد و تضاد این دو عنصر مورد توجه قرار گرفته است. این مکتب به طور خاص اشاره‌ای به اجزاء دیگر جامعه و کارکردهای آنها به شکلی که در مکتب کارکردگرایی به آن توجه می‌شود ندارد. مکتب پراگماتیسم که جهت‌گیری عملی داشته، از تحقیقات عملی سود برده، و روش‌های تجربی را تا رسیدن به مرحله اجرا و ارزیابی ادامه می‌دهد. با اینکه تأکید خاص به عامل کارکردگرایی به عنوان عامل تعیین‌کننده شکل‌گیری و بقا اجزای سیستم‌های اجتماعی ندارد از آنجا که تأکید بر نتایج عملی پدیده‌ها داشته و عمل هر سیستم را تعیین‌کننده شرایط بعدی می‌داند نزدیکی خاصی به مکتب کارکردگرایی دارد. در مکتب پوزیتیویسم که تلاش می‌گردد تا معرفت به دنیای واقعی را از راه بنیان‌های تجربی و اطمینان منطقی بدست آورد تأکید بر سیستمی بودن پدیده‌ها و نیز کارکردگرایی آنها نمی‌شود، با این حال از آنجا که تأکید بر منطقی بودن مسیر وقایع بر اساس قوانین علمی کلی را دارد وجوه مشترک فراوان با مکتب کارکردگرایی دارد.

۶- نتیجه‌گیری

در این مقاله ضمن بررسی مکتب کارکردگرایی در جغرافیا، بررسی تطبیقی این مکتب با سایر مکاتب جغرافیایی نیز انجام گرفته است. تفکرات کارکردی در جغرافیا به کارکرد کلیه سیستم‌های جغرافیایی (جزئی و کلی) توجه دارد. در این مکتب ارگانیک بودن علم جغرافیا بعنوان یک نظام علمی و توجه به ساختارهای فضایی و کارکرد آنها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اکثر کارهای تجربی در جغرافیا را می‌توان از لحاظ شکل و قالب کارکردگرایانه تعبیر کرد. به این معنا که در هر سیستم، اجزاء مختلف با هم پیوند و وحدت داشته و واحدهای اجتماعی به عنوان سیستم‌ها و خرده سیستم‌ها با ساختارهای مخصوص به خود پذیرفته شده‌اند. در این راستا، مکتب کارکردگرایی که دارای دو عنصر اصلی «نگاه سیستمی به پدیده‌های اجتماعی» و نیز «وابستگی